درباره

گزارشی از زندگی و آثار جووانی اریگی
جغرافیای سیاسی و سیالیت سرمایه

جووانی اریگی (۱۹۳۷-۲۰۰۹) اقتصاددان سیاسی و جامعه‌شناس ایتالیایی است. اراغی اریگی متأثر از اندیشه‌های آدام اسمیت، کارل مارکس، ماکس وبر، فرنان بروودل، آنتونیو گرامشی، کارل پولانی و جوزف شومپیتر بود. او را متعلق به دیدگاه رویکرد سیستم‌های جهانی و یکی از مهم‌ترین متفکران این گرایش فکری می‌دانند. از اریگی تاکنون دو مقاله در کتاب‌های «جهانی‌شدن یا کدام ضد؟» (اکه: ۱۳۸۰) و «از سقوط مالی تا رکود اقتصادی: ریشه‌های بحران بزرگ مالی» (پیاوُک: ۱۳۹۰) و نیز کتاب «مارپیچ سرمایه: گفت‌وگوی اریگی با دیوید هاروی» (آزادمهر: ۱۳۸۹) به فارسی ترجمه و منتشر شده است. بااین‌حال، دیدگاه «سیستم جهانی» و آرای اریگی هنوز در ایران به‌طور کامل معرفی نشده و «بررسی آن می‌تواند روشنگر برخی زمینه‌های چیرگی ایدئولوژیک دیدگاه‌های نئولیبرالی طی سال‌های اخیر باشد». (ص.۹)

اریگی در ایتالیا به دنیا آمد و دکترای اقتصاد خود را در سال ۱۹۶۰ گرفت. سه سال بعد برای تدریس دانشگاهی به کشورهای آفریقایی مثل رودزیا، زامبیا و تانزانیا رفت. در آنجا متأثر از آموزه‌های رادیکال به‌تدریج مدل‌سازی انتزاعی را کنار گذاشت و به نظریه آدام‌اسمیتی اجتماعی انضمامی، تجربی و تاریخی پرداخت و راه طولانی خود را از اقتصاد نئوکلاسیک به جامعه‌شناسی تطبیقی- تاریخی آغاز کرد. بعد از این دوره بود که از اقتصاد نئوکلاسیک رها شد. نخستین پژوهش‌های وی نیز در همین مقطع شکل گرفت: بررسی تأثیر عرضه کار و مقاومت کارگران در فرایند توسعه سرمایه‌داری و استعمار تحلیل‌های نابی است که اریگی در دهه ۱۹۶۰ منتشر کرد. در سال ۱۹۶۹ به اروپا بازگشت و دو پیشنهاد برای تدریس دریافت کرد: یکی در دانشگاه ترنتو ایتالیا که سال‌ها کانون اصلی مبارزات دانشجویی بود. بعد از یک‌سال تردید یک هزار دانشجو داشت. دومین پیشنهاد در تورین و از طریق لوییزا پاسرینی، مروج برجسته نشانه‌های موقعیت‌سازان (سیتواسیوئیست‌ها)، بود. در همین سال‌ها با افرادی دیگر «گروه گرامشی» را تشکیل داد و شروع کرد به توسعه ایده‌های برای یافتن راهبردی گرامشی‌گرا تا آن را به جنبش‌های آن زمان ربط دهد. اینجا بود که نخستین‌بار ایده «خودگردانی» - خودگردانی فکری طبقه کارگر- پیدا شد. امروز خلق اینجا مفهوم را عمومیا به نوعی نگری نسبت می‌دهند اما در حقیقت ریشه در تفسیری دارد که در گروه گرامشی بسط یافت و شکل گرفت. سپس گروه «معرفت‌های کارگری سیاسی» را تشکیل دادند که به حوزه خودگردانی معروف شد. در نظر اریگی «یکی از مشکلات اصلی جب، و حتی راست، این است که فکر می‌کند تنها یک نوع سرمایه‌داری وجود دارد که در طول تاریخ خود را بازتولید می‌کند؛ درحالی‌که سرمایه‌داری ماهیتا در جهت‌های پیش‌بینی‌ناشده - به‌ویژه در سطح جهانی - خود را متحول ساخته است [...] در طول تاریخ و در سطح جهان. سرمایه‌داری به طور مستمر خود را دگرگون ساخته و این یکی از ویژگی‌های آن است؛ شیوه‌ای که اریگی تلاش می‌کند این نکته بدون ناکام‌کردن به این تحولات مهم ماهیت سرمایه‌داری را تعریف کنیم». (ص.۳۳) اریگی در آستانه مرگش تأکید داشت که باید روی جایگزینی مناسب برای اصطلاح سوسیالیستی کار کرد که آن از اریکسان‌انگاری تاریخی با دولت رها کند و به اندیشه برابری بیشتر و احترام متقابل نزدیک‌تر سازد. (ص.۷۷)

ماریچ سرمایه
گفت‌وگوی هاروی و اریگی
ترجمه: پرویز صداقت
ناشر: آزادمهر
چاپ اول: ۱۳۸۹

اجماع پکن در مقابل اجماع واشنگتن

گروه اندیشه: از اواخر دهه ۱۹۶۰ بحران هم در سطح جهانی و هم در اقتصادهای محلی دوباره آشکار شد. کاهش دستمزدهای واقعی، بی‌کاری گسترده، تورم شتابان، بحران بودجه، رشد نابرابری، کاهش خدمات اجتماعی تنها بخشی از علائم بحران بود که «رکود تورمی» تا اواخر دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت. این علائم حاکی از بحران عمیق انباشت سرمایه بود. در خلال این سال‌ها صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و خزانه‌داری آمریکا راهکارهایی برای رفع بحران پیشنهاد می‌کردند. تا اینکه در دهه ۱۹۹۰ راه‌حل و تجربه‌های نامنظم و ناکام به هم پیوستند و در چارچوب «اجماع واشنگتن» ظاهر شدند: توافقی بر سر آزادسازی بازارها، خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی و نظارت‌زدایی. ایالات متحده و بریتانیا (کلینتون و بلر در چاپ میانه) «اجماع واشنگتن» را به‌عنوان راه‌حل مسائل جهانی با همراهی ژاپن و اروپای غربی پیش بردند و به طور گسترده به آمریکای لاتین، افریقا، روسیه و اروپای مرکزی، با اسم رمز «شوک‌درمانی»، تحمیل کردند. خیلی زود نتایج ویرانگر و فاجعه‌آمیز آن در زندگی مردم خاصه جهان جنوب، آشکار شد که تا امروز تبعات آن همچنان ادامه دارد. در این میان چین مسیر «شوک‌درمانی» و خصوصی‌سازی فوری را، طبق نسخه واشنگتن، انتخاب نکرد و توانست از فجایع اقتصادی نظیر آنچه کریمان‌گیر این کشورها شد قدر در بود. چین مسیر خاص خود را برگزید و توانست نوعی اقتصاد بازار تحت نفوذ دولت ایجاد کند که رشد اقتصادی خیره‌کننده‌ای داشته باشد: به‌طور متوسط نزدیک به ۱۰ درصد در سال که سطح زندگی بیشتر مردم را به مدت بیش از بیست سال ارتقا داد و اکنون به‌عنوان قدرتی اقتصادی در جهان شناخته می‌شود. در این فرایند سلب مالکیت نکرد یا آنها را از بین نبرد، بلکه وضع دهقانان را از طریق پیشرفت‌های بهداشتی و آموزشی ارتقا داد که هر دو از دستاوردهای عمده دوران «قبل از اصلاحات به شمار می‌رفت. پس چینی‌ها دهقانان زیادی داشتند که نه‌فقط تأمین‌کننده نیروی کار ارزان بلکه منبع توده‌های عظیمی از کارآفرینان کسب‌وکارهای خرد بودند. آنها این نیروی کار را به شکل محلی بسیج و به رشد بازار داخلی چین بدل کردند. این روند در نرخ بالای رشد اقتصادی چین بسیار مهم و اساسی بود.

میراث مهم دیگر چین بازمانده از اقتصاد بازار دوران متاخر امپراتوری بود که دهقانان و صنعتگران را در مبادلات گسترده بازار دخیل کرد ولی اقتدار بازار از نوع سرمایه‌داری نبود. به این معنا که مبادلات بازار منجر به سلب مالکیت گسترده از دهقانان نشد. پس ویژگی‌های نیروی کار چین بسیار متفاوت با نیروی کار غربی بود. در غرب نیروی کار محصول فرایند تبدیل توده‌ها به پرولتر، تخصصی‌کردن و تقسیم کار بود. این شرایط در چین نتیجه میراث‌هایی است که نه جای دیگری یافت می‌شود و نه می‌توان تکثیرشان کرد. مثلا در آفریقای جنوبی سلب مالکیت گسترده از دهقانان اتفاق افتاد.

بنابراین، روشن است که مناطق مختلف جهان جنوب، میراث‌های متفاوتی دارند و ازاین‌رو، باید سیاست‌هایی متناسب با این تفاوت‌ها تدوین کنند. به این اعتبار، چین نمی‌تواند الگویی برای مناطق دیگر باشد- جز از این نظر که دنباله‌روی اجماع واشنگتن نبوده است.

◄ عنوان کتاب شما «آدام اسمیت در پکن، تبارهای قرن بیست‌ویکم» است. کلمه اسمیت برای بسیاری از چپ‌ها واژه رکیکی است. هرچند برای بسیاری دیگر یک قهرمان است. چرا آدام اسمیت و چرا در چین؟

یکی از دلایل استفاده از نام آدام اسمیت در عنوان کتاب این است که سال‌هاست کتاب «ثروت ملل» را می‌خوانم و در کلاس‌هایم تدریس می‌کنم. همواره گفته‌ام جطور قرائت‌های لیبرالی یا نئولیبرالی از آدام اسمیت قرائت کمتری با اصل متن او دارند. مثلا در «ثروت ملل» هیچ روایتی از ایده بازارهای خودتنظیم‌گر و دست نامرئی‌ای که بناست حاکم باشد به چشم نمی‌خورد. از این کتاب فقط دستکیرتان می‌شود که دولت‌ها باید با استفاده از بازارها و به اتکای آنها حکومت کنند. بنابراین «بازار» دست نامرئی «دولت» است. به جای حکمرانی بوروکراتیک، در بسیاری از مواقع می‌شود با سازماندهی مبادلات و تقسیم کار میان شهروندان و سپس تنها با اداره این فرایندها به‌مراتب کارآمدتر عمل کرد.

حتی اینکه می‌گویند اسمیت مدافع توسعه سرمایه‌دارانه است مبنایی در کتاب «ثروت ملل» ندارد. این کتاب بر است از اظهارات‌ی از این مضمون که دولت باید سیاست‌های رقابت ایجاد کند. ولی در هیچ جای این کتاب نمی‌بینید که دولت باید به نفع سرمایه‌بین کارگران رقابت ایجاد کند. اینکه اسمیت با تقسیم کار موافق است نظیر آنچه در اصلاح بزرگ در دوران به‌اصطلاح تیلوریسم، مدیریت علمی، یا فوردیسم، تجربه شد، باز در این کتاب مطرح نمی‌شود. اسمیت به اندازه کارل مارکس آگاه بود که این شکل از تقسیم کار، در واحدهای بزرگ با اندکی تخصص‌گرایی، بر کیفیت فکری و حتی اخلاقی نیروی کار اثر منفی می‌گذارد. بنابراین، او مدافع نوع دیگری از توسعه است که در آن خبری از سلب مالکیت از کارگران نیست. اسمیت از دهقانان تصور بسیار مثبتی دارد و آنها را نیروی کار انعطاف‌پذیری می‌داند که می‌توانند بر خود مدیریت کنند.

اما چرا آدام اسمیت در پکن؟ به دو دلیل: نخست اینکه، اسمیت در «ثروت ملل» متوجه بود که نوع رشد مبتنی بر واحدهای کوچک و تولید محصولات کشاورزی به مراتب سازندتر و با دوام‌تر از اجماع اعظمی مفید از الگوی اروپایی «رشد بوروکراه است. یعنی رشدی که به جای تکیه بر صادرات متکی بر تجارت از راه دور است، نظیر گسترش اقتصاد اروپایی از طریق اجاره کارخانه‌ها و شرکت‌ها، به عبارت دیگر، به زعم اسمیت در مسیر فرایند مدرنیزاسیون، به عوض حرکت از تجارت از راه دور به تولید صنعتی و سپس تجارت خارجی رفت. اسمیت دو الگو تاسیس کرد: یکی آنچه می‌توان در اروپا دید و دیگری آنچه در چین. بنابراین اسمیت در مقایسه با مارکس و نظریات بعدی سرمایه‌دارانه بازارمحور داشت: تمرکز آنچه در شرق نظر خود.

دلیل دیگر اینکه، اگرچه هیچ نشانه‌ای ندارم که دنگ شیاتوبنگ در زمان اصلاحات چین «ثروت ملل» را خوانده یا متاثر از آن بوده ولی الگویی را دنبال کرد که از منظر چین بسیار نخست می‌توان «اسمیتی» نامید: سیاست اصلاحات تدریجی، استفاده از دولت به‌عنوان ابزار حکمرانی، اصلاحات اولیه در کشاورزی، و سپس توسعه در صنعت صنعت و تجارت خارجی که سرمایه‌داران را وادار به رقابت با هم می‌کند. این الگو، اساسا، مبتنی بر انتخاب چینی‌ها بود که به جای دیگری یافت نمی‌شود.

◄ شما می‌گویید دولت چین بر سرمایه‌داران رقابت ایجاد می‌کند، اما رسانه‌ها و حتی دانشگاهیان به اکثر آمریکایی‌ها القا می‌کنند که سرمایه‌داران در امور جاری چین دخالت زیادی دارند. آیا این نکته کاملا اشتباه است یا بهره‌ای از حقیقت دارد؟

بستگی دارد به ارزیابی ما از آنچه در چین رقم می‌خورد که بسیار هم دشوار است. چون چین سرزمین پهناوری است که در آن چیزهای بسیار گوناگونی همزمان در جهات مختلف در جریان‌اند. اما در کل باید بگویم از میان سه سناریوی ممکنی که می‌گویند در چین جاری است، به نظرم غیرمحتمل‌ترین‌شان این است که سرمایه‌داران دولت را کنترل می‌کنند. سناریوی محتمل‌تر این است که بین حزب کمونیست - که به دولت نظارت دارد - و سرمایه‌داران مختلف توافقی وجود دارد. ولی بیش و پیش از همه با سرمایه چینی‌های خارج از کشور، با سرمایه زاپنی‌ها یا غربی‌ها. من هرگز به استدلال قانع‌کننده‌ای بر نخورده‌ام که ثابت کند سرمایه چینی‌های خارج از کشور بر حزب کمونیست تسلط دارد یا از حزب کمونیست می‌ترسند. بنابراین، در بهترین حالت مبادله‌ای صورت گرفته است که برقرار است، ولی نه مبادله‌ای که به کنترل چینی‌های خارج‌نشین بر حزب بینجامد.

سناریوی سوم اینکه این روزها در چین هیچ‌کس بر بخش عمده‌ای از دولت نظارت ندارد؛ به نظرم این احتمال معقول‌تر از آن احتمالی است که می‌گوید سرمایه‌داران دولت را کنترل می‌کنند. چون رهبری حزب دستورات الگویی کلی را مشخص می‌کند و اکنون می‌خواست تجربه جدت دهد، اما مسلوح مبانه حزب از هم باشیده - کادرهای حزب همزمان مشغول تجارت شده‌اند - و کنترل اوضاع برای ردده‌های بالای حزب سخت شده است. از این‌رو، در مجموع با یکی از این دو امکان ظرفیم: یا حزب بر دولت نظارت دارد و یا سرمایه‌داران خارج از کشور و تا حدودی هم با شرکت‌های چندملیتی نوعی مبادله سیاسی دارد - که من فکر نمی‌کنم با شرکت‌های چندملیتی رابطه‌ای داشته باشد - یا اینکه به سرمایه‌داران و نه حزب کمونیست هیچ‌یک نمی‌توانند به دولت خط بدهند. مسلما من هیچ نشانه‌ای نمی‌بینم که سرمایه‌داران ملل کشورهای غربی کنترل دولت را در دست داشته باشند.

◄ پس شاید مسئله بر سر تعریف باشد. در نظر بسیاری از چپ‌گرایان گسترش بازار و حضور مبادلات اقتصادی همراه است با احیاء و تهدید سیاسی که عموما پیامدهایی منفی برای جهان جنوب دارد. از سوی دیگر، لیبرال‌ها با شاید نئولیبرال‌هایی هستند که معتقدند گسترش بازارها در مجموع پیامدهای خوبی دارد. البته که در هر دو طرف دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد اما هر دو، اقتصاد بازار را با سرمایه‌داری یکی می‌گیرند. همه بر سر این موضوع متفق‌القول‌اند اما احساس می‌کنم نظر شما جزء دیگری است. چون بسیاری از نقدهای رایج به نئولیبرالیسم کارکرد و گسترش بازارها را فی‌نفسه با سرمایه‌داری یکی گرفته‌اند. می‌توانید تفاوت این دو را توضیح دهید؟

به لب دیدگاهی میشلی دیگر دوباره بازارها و سرمایه‌داری است، اما از حیث نظری و مفاهیمی است. اصطلاح رایج در دو معنای متفاوت به کار می‌رود: نخست به این معنا که مردم برای مبادله محصولات‌شان جایی جمع می‌شوند. این محصولات متفاوتند چون نتیجه تقسیم کار میان افرادی است که به بازار می‌آیند. البته که مبادله کالاها یا شکل‌های مختلف برنامه‌ریزی متمرکز در برخی فرایندها جایی می‌دهد و در برخی نه. بمانند که در اقتصادهای سرمایه‌دارانه نقش مبادلات خیلی بیش‌تر کاملا برنامه‌ریزی‌شده هستند. دومین معنا، تنظیمی- صنعتی بیشتر یک اقتصاد متمرکز است تا اقتصاد بازار. سرمایه‌داری هرجا جواب داده به همان اندازه بازار متکی به حزب و دولت نظارت دارد و یا سرمایه‌داران خارج از کشور و تا حدودی هم با شرکت‌های چندملیتی نوعی مبادله سیاسی دارد تا روی جهان جنوب ناگوار می‌داند و دومی سودمند. فارغ از اینکه پیامدهای مخرب و ویرانگر آنها در جهان جنوب ملموس‌تر از دستاوردهای انهاست، صاحب‌نظرانی هستند که این دو را فی‌نفسه یکی نمی‌دانند و چین را مهمترین مثال نقض می‌دانند: ازجمله جووانی اریگی یکی از مهمترین نظریه‌پردازان گرایش فکری موسوم به «سیستم جهانی» که می‌گوشد نشان دهد ارزیابی آنها تجزیه در چین رقم می‌خورد دشوارتر از آن است که به چنین قرائت‌های تقلیل‌گرایانه‌ای بتوان به جواب رسید: چین سرزمین پهناوری است که در آن چیزهای بسیار گوناگونی همزمان در جهای مختلف در جریان‌اند و هرچه هست نسخه خاص خودش را دارد.

جووانی اریگی عمر خود را صرف مطالعه و نگارش چیزی کرد که در زندگی بوسرفش دیده بود: جنبش‌های آزادی‌بخش در آفریقا، شورش کارگری در ایتالیا. نابرابری بین جهان شمال و جهان جنوب، محدودیت‌های نظامی و مالی قدرت ایالات متحده و خیزش اقتصادی چین. اریگی در مقالات و کتاب‌های متعددش، ازجمله سه‌گانه‌ای درباره حاستگاه‌ها و کارکردهای سرمایه‌داری جهانی، به پیچیدگی‌های تاریخ و محدودیت‌های نظریات سیاسی و اقتصادی موجود پرداخت. این بازاندیشی در کتاب آخرش کامل مشهود بود: «آدام اسمیت در پکن: تبارهای قرن بیست‌ویکم». اریگی در ژوئن ۲۰۰۹ از دنیا رفت. سنت تحقیقاتی و فکری او در مرکز مطالعات جهانی جووانی اریگی در دانشگاه جان هاپکینز همچنان ادامه دارد.

منبع: تاریخچه مختصر لوییزیانسم، دیوید هاروی، ترجمه: محمود عبدالله‌زاده، ناشر: دات

گفت‌وگو با جووانی اریگی درباره افول قدرت ایالات متحده آمریکا، برآمدن اقتصاد چین و یک آدام اسمیت برای چپ معاصر

سرمایه‌داری با بازار بی‌ثبات شکوفا می‌شود

اقتصاد متمرکز لزوما ربطی به سوسیالیسم یا مخالفت با سرمایه‌داری ندارد

ترجمه: سهند ستاری

به اعتقاد جووانی اریگی، به‌رغم مدرنیزاسیون و صنعتی‌سازی گسترده در کشورهای جهان، شکاف درآمدی بین چهان شمال و بقیه جهان چندان کاهش نیافت - «توننده‌ان توننده باقی می‌مانند و فقیران فقیر. در بسیاری از موارد ورود نسخه‌های نئولیبرال و شوک‌درمانی به این کشورها طی جابه‌جایی از رژیم‌های اقتدارگرا به دموکراسی‌های پارلمانی روی داده است. در این میان چین همچنان استثناست چون، به‌هیچ‌وجه طبق نسخه‌های واشنگتن عمل نکرده است». در نظر اریگی توفیق اصلاحات در چین فقط معلول رویه اتخاذی آنها نیست بلکه در نتیجه میراث تاریخی‌شان است که در جاهای دیگر وجود ندارد: اول، سست انقلابی چین و دوم، اقتصاد بازار دوران متاخر امپراتوری. اریگی سرمایه‌داری را فی‌نفسه با بازار یکی نمی‌داند. «سرمایه‌داری به دلیل وجود بازار به صحنه نمی‌آید. بازارها قبل از سرمایه‌داری هم وجود داشتند. چین نمونه‌ای از دیگر جامعه با محوریت اقتصاد بازار است که درعین‌حال سرمایه‌دارانه نبود. طبق نظر اریگی، سرمایه‌داری به همان اندازه به بازار متکی است که به برنامه‌ریزی مرکزی. سرمایه‌داری به بازار نیاز دارد ولی درعین‌حال با بی‌ثبات‌کردن بازار شکوفا می‌شود. اریگی به تغییر بزرگی اشاره می‌کند که از اوایل دهه ۱۹۸۰ تحت عنوان نئولیبرالیسم صورت گرفت و پیامدهای آن در بسیاری از کشورها و مناطق فاجعه‌آمیز بود. ایالات متحده کشوری بود که در دوتاهمدت بیشترین سود را از نئولیبرالیسم برد. بااین‌حال، او به اقول ایالات متحده اشاره می‌کند که چطور همه توفیقات آن مبتنی بود بر وابستگی هرچه‌بیشتر ایالات متحده به منابع مالی‌اه که از خارج می‌آمد و اگرچه منفعت این عدم توازن ابتدا به جیب ایالات متحده می‌رفت، بدهی‌هایی روی هم تلنبار می‌کرد که بیش از بیش ناپایدار بود. مصاحبه حاضر چند ماه قبل از سقوط مالی بازارهای جهانی در ۱۵ ما ۲۰۰۸ انجام شد ولی اظهارات پیشگویانه اریگی در مواجهه با بحران‌های امروز به کار می‌آید. آنچه در ادامه می‌آید ترجمه متن گفت‌وگوی اریگی هریس با جووانی اریگی است که در سال ۲۰۱۲ در مجله «انجمن جامعه‌شناسی آمریکا» (ASA) منتشر شده است.

◄ فریدریک زیدلر، در کتابش با عنوان «جهان مابعد آمریکایی» می‌گوید ایالات متحده دیگر کشور «درجه‌یک» نیست، «بلندترین برج جهان دیگر از آن ما نیست. همین‌طور بزرگ‌ترین مرکز خرید، بزرگ‌ترین شرکت. بزرگ‌ترین هواپیما یا حتی بزرگ‌ترین صنعت فیلم‌سازی». بااین حال، زکریا معتقد است این جهان نه یا افول آمریکا بلکه با ظهور دیگر کشورها یا به قول آلیت آسمون (و حود زکریا)، «ظهور مابقی جهان» تعریف می‌شود. زکریا می‌نویسد: «امروز میلیاردها نفر از فقر مطلق نجات می‌یابند. با تبدیل‌شدن مابقی کشورها به مصرف‌کننده، تولیدکننده، مخترع، متفکر، رویاپرداز و کنشگر جهان برابرتر و قابل‌احترام خواهد شد. علت همه این اتفاقات نظرات و اقدامات آمریکاست. شصت سال است ایالات متحده به کشورهای همزاد آورده درهای تازه‌ای را برای سیاست خود را با رشد و پذیرای تجارت و تکنولوژی باشند - لب کلام اینکه رازهای موفقیت‌مان را بیاموزند». و ادامه می‌گوید، افزایش حمایت از تولیدات داخلی و تمایلات انزواطلبانه در آمریکا، امروز دست دید این عقیده موفق عمل می‌کند. چقدر استدلال زکریا درست است؟

خب، بهره‌ای از حقیقت دارد. مسلما ایالات متحده به کشورها برای آزادسازی تجارت فشار آورده است. و این هم درست است که آزادسازی تجارت در جهان، عموما، کشورهای بسیاری را صنعتی و «مدرن» کرده است. اما به‌رغم «نیوسیوئیست‌ها»، «صنعتی‌سازی» کشوره «بقیه کشورها»، شکاف درآمدی بین جهان شمال و بقیه جهان (کشورهای موسوم به جهان دوم و سوم) چندان کاهش نیافت. بنابراین در قرن توننده‌ان توننده باقی می‌مانند و فقیران فقیر. اما از دهه ۱۹۸۰ به‌بعد، جهان چارچوب نظام بین‌دولتی است. در نظر اریکی «یکی از مشکلات اصلی چپ و حتی راست، این است که فکر می‌کند تنها یک نوع سرمایه‌داری وجود دارد که در طول تاریخ خود را بازتولید می‌کند؛ درحالی‌که سرمایه‌داری ماهیتا در جهت‌های پیش‌بینی‌ناشده - به‌ویژه در سطح جهانی - خود را متحول ساخته است [...] در طول تاریخ و در سطح جهان. سرمایه‌داری به طور مستمر خود را دگرگون ساخته و این یکی از ویژگی‌های آن است؛ شیوه‌ای که اریگی کوشیده‌بانه است که تلاش کنیم بدون ناکام‌کردن به این تحولات مهم ماهیت سرمایه‌داری را تعریف کنیم». (ص.۳۳) اریکی در آستانه مرگش تاکید داشت که باید روی جایگزینی مناسب برای اصطلاح سوسیالیستی کار کرد که آن از اریکسان‌انگاری تاریخی با دولت رها کند و به اندیشه برابری بیشتر و احترام متقابل نزدیک‌تر سازد. (ص.۷۷)

◄ شما می‌گویید دولت چین سرمایه‌داران رقابت ایجاد می‌کند، اما رسانه‌ها و حتی دانشگاهیان به اکثر آمریکایی‌ها القا می‌کنند که سرمایه‌داران در امور جاری چین دخالت زیادی دارند. آیا این نکته کاملا اشتباه است یا بهره‌ای از حقیقت دارد؟

بستگی دارد به ارزیابی ما از آنچه در چین رقم می‌خورد که بسیار هم دشوار است. چون چین سرزمین پهناوری است که در آن چیزهای بسیار گوناگونی همزمان در جهای مختلف در جریان‌اند. اما در کل باید بگویم از میان سه سناریوی ممکنی که می‌گویند در چین جاری است، به نظرم غیرمحتمل‌ترین‌شان این است که سرمایه‌داران دولت را کنترل می‌کنند. سناریوی محتمل‌تر این است که بین حزب کمونیست - که به دولت نظارت دارد - و سرمایه‌داران مختلف توافقی وجود دارد. ولی بیش و پیش از همه با سرمایه چینی‌های خارج از کشور، با سرمایه زاپنی‌ها یا غربی‌ها. من هرگز به استدلال قانع‌کننده‌ای بر نخورده‌ام که ثابت کند سرمایه چینی‌های خارج از کشور بر حزب کمونیست تسلط دارد یا از حزب کمونیست می‌ترسند. بنابراین، در بهترین حالت مبادله‌ای صورت گرفته است که برقرار است، ولی نه مبادله‌ای که به کنترل چینی‌های خارج‌نشین بر حزب بینجامد.

سناریوی سوم اینکه این روزها در چین هیچ‌کس بر بخش عمده‌ای از دولت نظارت ندارد؛ به نظرم این احتمال معقول‌تر از آن احتمالی است که می‌گوید سرمایه‌داران دولت را کنترل می‌کنند. چون رهبری حزب دستورات الگویی کلی را مشخص می‌کند و اکنون می‌خواست تجربه جدت دهد، اما مسلوح مبانه حزب از هم باشیده - کادرهای حزب همزمان مشغول تجارت شده‌اند - و کنترل اوضاع برای رده‌های بالای حزب سخت شده است. از این‌رو، در مجموع با یکی از این دو امکان ظرفیم: یا حزب بر دولت نظارت دارد و یا سرمایه‌داران خارج از کشور و تا حدودی هم با شرکت‌های چندملیتی نوعی مبادله سیاسی دارد - که من فکر نمی‌کنم با شرکت‌های چندملیتی رابطه‌ای داشته باشد - یا اینکه به سرمایه‌داران و نه حزب کمونیست هیچ‌یک نمی‌توانند به دولت خط بدهند. مسلما من هیچ نشانه‌ای نمی‌بینم که سرمایه‌داران ملل کشورهای غربی کنترل دولت را در دست داشته باشند.

◄ پس شاید مسئله بر سر تعریف باشد. در نظر بسیاری از چپ‌گرایان گسترش بازار و حضور مبادلات اقتصادی همراه است با احیاء و تهدید سیاسی که عموما پیامدهایی منفی برای جهان جنوب دارد. از سوی دیگر، لیبرال‌ها با شاید نئولیبرال‌هایی هستند که معتقدند گسترش بازارها در مجموع پیامدهای خوبی دارد. البته که در هر دو طرف دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد اما هر دو، اقتصاد بازار را با سرمایه‌داری یکی می‌گیرند. همه بر سر این موضوع متفق‌القول‌اند اما احساس می‌کنم نظر شما جزء دیگری است. چون بسیاری از نقدهای رایج به نئولیبرالیسم کارکرد و گسترش بازارها را فی‌نفسه با سرمایه‌داری یکی گرفته‌اند. می‌توانید تفاوت این دو را توضیح دهید؟

به لب دیدگاهی میشلی دیگر دوباره بازارها و سرمایه‌داری است، اما از حیث نظری و مفاهیمی است. اصطلاح رایج در دو معنای متفاوت به کار می‌رود: نخست به این معنا که مردم برای مبادله محصولات‌شان جایی جمع می‌شوند. این محصولات متفاوتند چون نتیجه تقسیم کار میان افرادی است که به بازار می‌آیند. البته که مبادله کالاها یا شکل‌های مختلف برنامه‌ریزی متمرکز در برخی فرایندها جایی می‌دهد و در برخی نه. بمانند که در اقتصادهای سرمایه‌دارانه نقش مبادلات خیلی بیش‌تر کاملا برنامه‌ریزی‌شده هستند. دومین معنا، تنظیمی- صنعتی بیشتر یک اقتصاد متمرکز است تا اقتصاد بازار. سرمایه‌داری هرجا جواب داده به همان اندازه بازار متکی به برنامه‌ریزی مرکزی بوده. مثلا. شرکت‌های بزرگ به جای اینکه کنترل‌ها را از سر گذرانده. اقدامات شوک‌درمانی این روند را تشدید کرد. اغلب می‌گفتند شوک‌درمانی علاج کار است اما در نهایت بدتر از خود بحران از آب درآمد. چون این کشورها تا آزادگذاشتن حرکت سرمایه به سرمایه‌داران اجازه می‌دادند منابع مالی را به ایالات متحده منتقل کنند و اوضاع تراز پرداخت این کشورها را بدتر کنند.

کشورهایی ذی‌نفع ماجرا اغلب کشورهای آسیای شرقی بودند که در دهه ۱۹۷۰ بدهکار نشده بودند؛ ازاین‌رو، آن‌ها به اندازه کشورهای دیگر در مقابل اختلال‌های ناشی از جهت‌گیری مجدد سرمایه جهانی که به سوی ایالات متحده سرازیر شده بود آسیب‌پذیر نبودند. تازه، این کشورها از نیروی کار بزرگ و رقابت‌پذیری برخوردار بودند که نه‌تنها ارزان بلکه تحصیل‌کرده و سالم بود. به علاوه، کشورهای شرق آسیا از نعمت انبوه کارآفرینان کوچک برخوردار بودند که آنها را قادر به توسعه گسترده روال‌های پیمانکاری می‌کرد و به آنها قدرت بالایی برای رقابت با ساختارهای بوروکراتیک شرکت‌های بزرگ غربی می‌بخشید. سپس این شرکت‌های غربی بایه ساختار خود را با روال‌های پیمانکاری در شرق آسیا از نو تطبیق می‌دادند تا بتوانند از آنها استفاده کنند.

بنابراین ترکیبی از فجایع اقتصادی در برخی مناطق و پیشرفت‌های اقتصادی در مناطق دیگر وجود داشت. خروجی نهایی این ترکیب آمریکایی بود که قدرت اقتصادی و سیاسی‌اش را دوباره زنده کرد اما بدهی‌هایی روی هم تلنبار می‌کرد که بیش از پیش ناپایدار بود. کشورهای دیگر انباشت مازاد می‌کردند و به تدریج بدهی ایالات متحده را تأمین می‌کردند. با این اتفاق نوعی جابه‌جایی در روابط قدرت رخ داد. ایالات متحده بیش از پیش به کالاهای ارزان و اعتباراتی با سود کم وابسته شد که از کشورهای دیگر می‌آمد.

البته کشورهای دیگر نیز برای فروش کالاهایشان به بازار آمریکا وابسته شدند. اما وابستگی به عرضه کجا و وابستگی به تقاضا کجا. آنها که وابسته به تقاضا هستند می‌توانند بازی را عوض کنند و قاعده‌ای دیگر را به وجود آورند. چون عرضه را در دست دارند. اما آنها که وابسته به عرضه خارجی‌اند همیشه با این خطر روبه‌رویند که نتوانند عرضه داخلی - یعنی هم منابع مالی و هم کالاهای ارزان - را احیا کنند. بنابراین منفعت این عدم توازن ابتدا به جیب ایالات متحده می‌رفت، ولی اکنون هرچه بیشتر به جیب طلبکاران خارجی می‌رود و این جای کاری می‌زند که باید قیل‌تر اتخاذ نمی‌کردند. به‌عبارت دیگر، اگر تصمیمات آکاهانه گرفته نشوند و مردم منتظر فلت و خیزهای بازار باشند. این افت و خیزها تغییرات را به زور صورت می‌دهند. ثانیا، ایالات متحده قدرت کنترل بازار جهانی (اجتماع جهانی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان) را نداره به‌صورتی‌که تداوم هنجارهای مصرفی‌اش را ممکن کند. وقتی بوش پدر در یوه دو زانیرو رفت، در نشستی که پایه و اساس پیمان کیوتو [برای کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای] شد گفت: «سبک زندگی آمریکایی جای مذاکره نداره». خب، اتفاقا باید درباره سبک زندگی آمریکایی بحث و مذاکره شود. چون ایالات متحده قدرت تحمیل آن را ندارد.

حالا این برای رفاه آمریکایی‌ها خوب است یا بد؟ به چیزهای زیادی بستگی دارد اما دلیلی ندارد به باشد. به‌ویژه برای نسل‌های بعدی. ازسرگیری بحث درباره هنجارهای مصرف به‌لحاظ زیست‌بومی بسیار نسل بعدی کاملا حیاتی است. به‌علاوه، انتخاب بر سر جنگ یا مذاکره است؛ جنگ‌های مثل همین نمونه‌های اخیر که پیامدهای فاجعه‌باری برای قدرت و رفاه ایالات متحده داشته، یا مذاکره مستقیم و غیرمستقیم بر سر سبکی جدید از زندگی. بنابراین، ممکن است مردم الساعه آماده نباشند. اما سرانجام به نحوی از انحا مجبور خواهند شد و این الزاما برای رفاه مردم آمریکا به نیست.

**◄ آنچه دراینباره شما به نظرم مسئله‌دار رسید این است که بازار (مثلا فشار جهانی برای تعیین قیمت نفت) آن‌قدر توان مصرف دارد که می‌تواند ایالات متحده را جهانی و سبک‌های زندگی را طوری دگرگون کند که نجات‌بخش همه ما باشد. مردم احتمالا مجبور خواهند شد ایالات متحده را به سبک زندگی‌